

مجله شبان

مؤسسه "تعلیم" تقدیم می‌کند TALIM Ministries

شماره ۶۸، سال سیزدهم، آوریل ۲۰۱۲

مجله دو-ماهه مخصوص شبانان و خادمین به‌منظور تشویق و تعلیم و تجهیز ایشان

فهرست مطالب

● چرا رهبران مسیحی سقوط می‌کنند؟

(تت استیوارت)

● عوامل ضروری برای رشد

بخش چهارم: علل و عواقب شکست در برقراری روابط عمیق عاطفی

(هنری کلاود/هندریک شانظریان)

● کلیسا و سلامت روانی ایمانداران (بخش نخست)

(کشیش دکتر افشین پوررضا)

دفتر مجله:

Talim Ministries, Inc
P.O.Box 471736
Aurora, Colorado, 80047-1736
U.S.A.
e-mail: Tatstewart@Comcast.net
Website: www.Talimministries.com

چرا رهبران مسیحی سقوط می‌کنند؟

از کشیش تَت استیوآرت

«ای برادران، هوشیار باشید که از شما کسی دل شرور و بی‌ایمان نداشته باشد که از خدای زنده رویگردان شود.» (عبرانیان ۳: ۱۲، هزاره نو).

همه ما انتظاری ناگفته از رهبران خود داریم و آن این است که زندگی ایشان نمونه باشد. اگر به‌دقت به گفتگوهای ایمانداران گوش کنید، وقتی شکستها و قصورات رهبرشان به گوششان می‌رسد، ممکن است چنین چیزی بشنوید: «اگر شبان ما نتوانسته زندگی مقدسی داشته باشد، دیگر چه امیدی برای ما وجود دارد؟». ما می‌خواهیم که رهبران ما کامل باشند و گاه انتظارات غیر ممکن از آنان داریم. اما واقعیت این است که بسیاری از رهبران ما کشمکشهای روحانی عمیق و نقاط ضعفی دارند که می‌تواند منتهی به شکست اخلاقی و حتی از دست دادن خدمتشان گردد. برای یک جماعت مسیحی، چیزی ویرانگرتر از این نیست که بشنوند شبانشان دچار شکست اخلاقی شده است. در چنین مواقعی، ایمانداران در تنش قرار می‌گیرند تا پاسخ بسیاری از پرسشهای دشوار را بیابند. حتی ممکن است احساس گناه کنند که چرا علائم افول روحانی شبانشان را تشخیص ندادند. کاش این مقاله را صرفاً از دیدگاه نظری می‌نوشتیم، اما متأسفانه، باید اقرار کنم که شاهد وضعیت اسفبار رهبرانی بوده‌ام که دچار شکست اخلاقی شده‌اند و قصورات ایشان باعث سردرگمی و بی‌ثباتی بسیاری از مؤمنین گشته و ایشان را در ورطه تلخی و خشم فرو برده است.

از پرسشهایی که ایمانداران با مشاهده سقوط رهبر روحانی‌شان مطرح می‌سازند، می‌توانیم نکات بسیاری بیاموزیم. اجازه بدهید چند مورد از سؤالاتی را که در چنین مواقعی می‌بایست پاسخ دهیم، با شما در میان بگذارم. شاید تعجب کنید که یکی از رایج‌ترین سؤالات، این بود که «آیا اشکالی در پیام انجیل وجود دارد؟». به بیانی دیگر، آیا پیام مسیح واقعاً حقیقت است؟ وقتی به این سؤال به‌طور کافی پاسخ داده نشود، بعضی‌ها ایمان خود را رها می‌کنند. عده‌ای دیگر می‌پرسند که چگونه کسی که با چنین شور و شوقی قدرت انجیل را اعلام می‌کرد، نتوانست از آن برای پیروزی بر گناهان و وسوسه‌های خود استفاده کند؟ این سؤالی است دشوارتر، اما نهایت کوشش را خواهم کرد تا به این نکته بپردازم و شرح دهم که انضباطهای درونی لازم چه هستند که به‌وسیله آنها شخص می‌تواند دل خود را محافظت کند. بعضی دیگر می‌پرسند که چرا متوجه بروز مشکل نشدند. عده‌ای دیگر نیز با شرمساری تصدیق می‌کنند که متوجه نزدیک شدن آن بودند، اما شهامت برخورد با شبانشان را نداشتند. همچنین باید به خشم شدیدی که به برخی دست می‌دهد اشاره کرد، خشم از اینکه مورد خیانت قرار گرفته‌اند. ایشان به شبان خود اعتماد کردند و او را باور داشتند، و اکنون شرمسارند

که حتی بگویند او را می‌شناخته‌اند. سؤالات بسیار و احساسات عمیقی هست که شبیه به سونامی احساسی‌ای است که کلیسا را در بر می‌گیرد و امید کمی برای شهادتی مثبت برای مسیح در آینده باقی می‌گذارد.

درسهایی از رهبران کتاب مقدس

پیش از آنکه رهنمودهایی را ارائه دهم که می‌توانند ما را از سقوط اخلاقی دور نگاه دارند، لازم می‌دانم به زندگی چند رهبر روحانی بزرگ در کتاب مقدس اشاره کنم که به لحاظ اخلاقی سقوط کردند. از یاد نبریم که ماجرای زندگی مردانی که خدا برای خدمت خود به کار برد، پر است از وسوسه‌های وخیم که بعضی در برابر آنها مقاومت کردند و بعضی فرو افتادند. به عقیده من، علت اینکه کتاب مقدس پر است از افراد ناکاملی که از سوی خدا برای انجام کارهای بزرگ خوانده شده بودند، یادآوری این نکته است که پیام ما در باره خودمان نیست، بلکه در باره خدای فیاضی است که خود را در مسیح فروتن ساخت و وارد هرج و مرج تباهی انسان گردید، اما بی‌آنکه گناهی مرتکب شود، بشریت ما را بر خود گرفت و حیات پیروزمند خود را در دسترس ما قرار داد. کلیسا داستانی در باره انسان‌هایی کامل نیست، بلکه داستان نجات‌دهنده‌ای کامل است که بشر گناهکار را دوست می‌دارد و با قدرت فدیهدهنده خود، ایشان را در ضعف‌هایشان ملاقات می‌کند. بدینسان، مردی را می‌بینیم به نام ابراهیم که پدر ایمان ما است، اما در سفرش به مصر، در باره همسرش سارا دروغ گفت. او گرچه دلی آکنده از توکل داشت، در زمینه نیاز به جلب رضایت و مقبولیت دیگران، دارای نقطه ضعف بود. شاید پولس ابراهیم را مد نظر داشت وقتی می‌نوشت که «ما در پی خشنود ساختن مردم نیستیم، بلکه خشنودی خدایی را طالبیم که دل‌های ما را می‌آزماید.» (اول تسالونیکیان ۴:۲). چه تعداد از رهبران سقوط کرده‌اند به این سبب که نتوانسته‌اند در برابر وسوسه خشنود ساختن دیگران، به جای اطاعت از خدا، بایستند؟

دشوار است به موسی همچون یک قاتل بیندیشیم، اما او در جوانی، شخصی را به قتل رسانید. موسی مقام بالایی در خانواده سلطنتی مصر به ارث برده بود، و شاید اجازه داده بود فریب مقام خود را بخورد. او از روی تکبر و خشم عمل کرد و این امر سبب شد که گناهی هولناک مرتکب شود که سالها زندگی‌اش را تحت تأثیر قرار داد. شاید پطرس به موسی فکر می‌کرد وقتی می‌نوشت که «خدا در برابر متکبران می‌ایستد، اما فروتنان را فیض می‌بخشد.» (اول پطرس ۵:۵). چه تعداد از رهبران سقوط کرده‌اند به این سبب که اجازه داده‌اند مقامشان ایشان را از تکبر گناه‌آلود آکنده سازد و کارآیی خود را برای مسیح از دست داده‌اند؟

برای من همیشه دشوار بوده درک کنم چگونه داوود «مردی مطابق دل خدا» نامیده شده، اما در عین حال، مرتکب زنا شد و توطئه چید تا شوهر آن زن را در میدان نبرد به قتل برساند. لازم است انگیزه‌های دل داوود را درک کنیم که سبب می‌شد اینچنین عاشق خدا باشد، اما چنین گناهان فاجعه‌باری مرتکب شود. باز باید اشاره کنیم که قدرت مطلق که داوود در مقام پادشاه داشت، می‌توانست اثری تباه‌کننده بر دلش داشته باشد. به نظر من عامل دیگری نیز در این امر دخیل بود، و آن اینکه وقتی سایر سرداران به میدان جنگ رفته بودند،

داوود در قصر خود مانده بود. او که وقت کافی داشت، شاید کسل شده و هشیاری خود را از دست داده بود. اگر به مسؤولیت خود عمل می‌کرد، شاید ماجرا به اینجا کشیده نمی‌شد. درسی که از زندگی داوود می‌گیرم، این است که ایمانداران هرگز نمی‌توانند در زندگی روحانی خود «منفعل» باشند. به محض اینکه از پشتکار روحانی دست بکشیم، خود را در معرض وسوسه‌هایی قرار می‌دهیم که ممکن است نتوانیم با آنها مقاومت کنیم. شاید پولس به داوود می‌اندیشید وقتی چنین نوشت: «باری، در خداوند و به پشتوانه قدرت مقتدر او، نیرومند باشید.» (افسیان ۶: ۱۰). دنباله این آیه به این امر می‌پردازد که چگونه می‌توانیم فعالانه بایستیم و با مکرهای ابلیس مقاومت کنیم. چه تعداد از رهبران در پشتکار روحانی خود کاهل می‌شوند و به لحاظ روحانی سست می‌گردند و در برابر مکرهای ابلیس آسیب‌پذیر می‌شوند؟

راه مقابله با سقوط اخلاقی

بر دوش تمام کسانی که برای خدمت به مسیح فرا خوانده شده‌اند، مسؤولیت اخلاقی بزرگی نهاده شده است. پولس آشکار می‌سازد که مسؤولیت خود را چقدر جدی می‌انگارد: «پس همگان باید به ما به دیدهٔ خادمان مسیح و کارگزارانی بنگرند که رازهای خدا به آنان به امانت سپرده شده است. و حال، انتظاری که از کارگزار می‌رود این است که امین باشد.» (اول قرنثیان ۴: ۱-۲). اگر برای خدمت به مسیح فرا خوانده شده‌اید، باید در تمام روزهای زندگی خود وفادار باشید. باید درک کنید برای وفادار بودن، چه قدم‌هایی باید بردارید. اخیراً خانمی از من مشورت خواست در این زمینه که کلیدهای وفادار ماندن به مسیح، به همسر و به خدمتم کدامها هستند. من این نکات را با او در میان گذاشتم.

کلید نخست: زندگی با مسیح

از پرورش زندگی درونی خود با مسیح غافل نشوید. «دل خویش را با مراقبت تمام پاس بدار، زیرا سرچشمهٔ امور حیاتی است.» (امثال ۴: ۲۳). می‌دانیم که در تفکر عبرانی‌ها، دل مرکز افکار، اراده و احساسات بود. بنابراین، پاس داشتن دل با نگاه داشتن خدا در کانون افکار آغاز می‌شود. من گفتهٔ داوود را دوست می‌دارم که می‌فرماید: «خداوند را همواره پیش روی خود می‌دارم. چون بر جانب راست من است، جنبش نخواهم خورد.» (مزمور ۱۶: ۸). حیاتی است که هر روز در کلام خدا وقت صرف کنیم، زیرا «در نور توست که نور را می‌بینیم.» (مزمور ۳۶: ۹). با گذشت زمان، از جانب مسؤولیت‌هایی که در زندگی خدمت خود انباشته‌ایم تحت فشار قرار می‌گیریم. بالا رفتن سن نیز جسم ما را ناتوان می‌سازد. پولس چنین می‌فرماید: «پس دلسرد نمی‌شویم. هر چند انسان ظاهری ما فرسوده می‌شود، انسان باطنی روز به روز تازه‌تر می‌گردد.» (دوم قرنثیان ۴: ۱۶). بدون توجه روزانه به روح خود، نمی‌توانیم در چالشهای زندگی پشتکار و استقامت به خرج دهیم.

در کنار نگاه داشتن خدا در کانون فکر، حیاتی است که درک کنید احساسات شما چگونه بر شما تأثیر می‌گذارد. اغلب اوقات، تصمیماتی بر اساس احساسات آنی خود می‌گیریم و از یاد می‌بریم که احساسات ما مانند عینک دودی‌ای است که جلو نور را می‌گیرد و به هر چه می‌بینیم رنگ دیگری می‌دهد. احساسات تیره و تار، نظیر افسردگی، تلخی و انتقام‌جویی، نشانه‌هایی هستند از اینکه نبرد را باختیم و نیاز به کمک روحانی داریم. در غیر این صورت، لطمه‌ای که به دیگران می‌زنیم، بیش از خیری است که به ایشان می‌رسانیم. وقتی احساسات ما از کنترل خارج می‌شود، دیگران را بر زمین می‌کوبیم تا خواسته‌های آنی خود را برآورده سازیم. پولس می‌نویسد که اگر در مسیح باشیم، احساسات پاک و تر و تازه‌ای را تجربه می‌کنیم که از روح‌القدس ناشی می‌شوند: «اینک خدای امید، شما را از کمال شادی و آرامش در ایمان آکنده سازد تا با قدرت روح‌القدس، سرشار از امید باشید.» (رومیان ۱۵: ۱۳).

کلید دوم: اولویت‌های کتاب مقدس

باید اولویت‌های کتاب مقدس را در زندگی خود حفظ کنیم. به این شکل، دوست داشتن خداوند با تمام دل در اولویت قرار می‌گیرد، و بعد از آن، محبت ایثارگرانه به همسر و خانواده می‌آید، و بعد علاقه به خدمت. متأسفانه بسیاری از اوقات، افرادی را می‌بینم که خدمت خود را بیش از همسر خود دوست می‌دارند، و این امر غالباً منجر به ایجاد فاصله عاطفی در ازدواجشان می‌گردد و شخص در مقابل وسوسه‌ها آسیب‌پذیر می‌شود. رهبرانی که در ورطه گناهان اخلاقی می‌افتند، در واقع خودشان را بیش از خداوند دوست داشته‌اند، زیرا مایل بودند زندگی زناشویی و خدمت خود را به‌خاطر لذات زودگذر به خطر بیندازند. می‌دانیم که خدا گناهکار توبه‌کار را می‌پذیرد، اما وعده نداده که چنین گناهکاری قادر خواهد بود احترام و برکتی را که زمانی در خدمت خود از آن برخوردار بود، باز به‌دست آورد.

کلید سوم: هشیاری در مقابل جنس مخالف

وقتی به افرادی از جنس مخالف خدمت می‌کنید، روشهای خردمندانه‌ای در پیش گیرید. هیچ‌گاه با زنی به‌غیر از همسر خود، در تنهایی ملاقات نکنید. کتاب مقدس اهمیت این امر را تعلیم می‌دهد که شرارت را ظاهر نکنیم. پس همسر خود یا زوجی را در ملاقات‌های خود در خدمت به زنان همراه خود ببرید. از همسر خود بخواهید در باره مسائل مربوط به زنان اظهار نظر کند. هرگز در زمینه رابطه خود با زنی، چیزی را از همسر خود پنهان نکنید. دل خود را نگاه دارید و اطمینان حاصل کنید که با زنی غیر از همسر خود، درگیری عاطفی پیدا نکنید.

کلید چهارم: حفظ رابطه احساسی با همسر خود

این کلید برای من به این معنی است که هر روزه با همسر خود دعا کنم، به سخنانش گوش دهم و به مشکلاتش توجه کنم. اجازه بدهید همسران نیز مشکلات شما را ببینند. وقتی در سفر هستید، سعی کنید هر روز با او تماس بگیرید. اگر چنین کنید، خواهید دید که او به هنگام بازگشت شما از سفر، استقبال گرمتری از شما به عمل خواهد آورد.

کلید پنجم: مشاوره داشته باشید

خدمت می‌تواند باعث تنهایی خادم شود. دشوار است که او نیازهای خود را با کسانی در میان بگذارد که ایشان را شبانی می‌کند. بنابراین، به دنبال شبانی بالغ و مجرب باشید تا به شکلی شفاف، وسوسه‌ها و کشمکشهای خود را با او در میان بگذارید. عامل مشترکی که میان خادمینی دیده می‌شود که به لحاظ اخلاقی سقوط کرده‌اند، این است که ایشان به هیچ‌کس پاسخگو نبوده‌اند و زندگی‌شان در خفا سپری می‌شده است. ایشان افراد را به گروههای مختلف تقسیم می‌کرده‌اند و آنها را از هم جدا نگاه می‌داشته‌اند تا کسی راز زندگی ایشان را نداند.

در نتیجه، اگر رهبری هستید که کشمکشهای اخلاقی دارید، لطفاً دوستی قابل اعتماد بیابید و از او کمک بگیرید. اگر کسی را می‌شناسید که سقوط کرده، او را از خود نرانید، بلکه مانند همکاری گناهکار که به فیض مسیح نجات یافته، به او کمک کنید و خود را وسیله‌ای برای دادن شفا و امید بسازید.

«ای برادران، اگر کسی به گناهی گرفتار شود، شما که روحانی هستید او را با ملایمت به راه راست باز گردانید. در عین حال، به هوش باش که خود نیز در وسوسه نیفتی. بارهای سنگین یکدیگر را حمل کنید که این گونه، شریعت مسیح را به جا خواهید آورد.» (غلاطیان ۶: ۱-۲).

عوامل ضروری برای رشد

بخش چهارم: علل و عواقب شکست در برقراری روابط عمیق عاطفی

نوشته هنری کلاود

ترجمه و تلخیص: کشیش هندریک شانظریان

در شماره گذشته در باره اهمیت برقراری روابط عمیق عاطفی مطالبی عنوان شد. در این شماره سعی شده است علل و عواقب ناتوانی در برقراری روابط عمیق عاطفی بررسی و معرفی شود. بسیاری از کسانی که در جلسات کلیسایی ما شرکت می‌کنند یا در گروه‌های خانگی ما حضور دارند، افرادی تنها هستند و جویای محیطی سالم و امن برای یافتن دوست، محلی برای پذیرفته شدن و تجربه محبتی پاک و بی‌آلایش هستند. امید است که مطالب عنوان شده در این مقاله ما را در درک برخی از افرادی که در میان ما هستند و از تنهایی رنج می‌کشند ولی با این حال برای رهایی از آن نمی‌توانند کاری انجام دهند، کمک کند و نیز این انگیزه را ایجاد کند که در باره این موضوع مطالب بیشتری بخوانیم و برای کمک به اینگونه افراد آماده‌تر شویم. دعای من این است که کلیساها و گروه‌های کلیسایی محیطی باشند که حاضرین محبت مسیح و ایمانداران را تجربه کنند و با برقراری رابطه با خدا و دیگر ایمانداران و آموختن طریق‌های خدا، هر روز بیش از پیش در سیرت رشد کنند و به افرادی بالغ تبدیل شوند.

عواقب

کسانی که نمی‌توانند روابط عاطفی مناسبی برقرار کنند، از نوعی گرسنگی عاطفی رنج خواهند برد. این نیاز حیاتی باید به طریقی برآورده شود. این افراد معمولاً سه مرحله را پشت سر می‌گذارند. افرادی که نتوانسته‌اند به وسیله برقراری ارتباط با خدا و دیگران این نیاز طبیعی برای داشتن روابط صمیمی را برآورده سازند، در وهله اول شروع به اعتراض می‌کنند. به علت نداشتن روابط صمیمی معترض هستند و احساس غمگینی و خشم دارند. اگر در این مورد شک دارید، کودکی تنها یا جوانی را که محبوبش او را ترک کرده است، مورد توجه قرار دهید.

دردی که افراد تنها یا گوشه‌گیر احساس می‌کنند می‌تواند چیز خوبی باشد، زیرا نیازی حیاتی را آشکار می‌سازد. عیسی فرمود: «خوشابه‌حال گرسنگان عدالت زیرا سیر خواهند شد» (متی ۵: ۶). اگر احساس گرسنگی نکنیم، چیزی نخواهیم خورد و نهایتاً هلاک خواهیم شد.

اگر تنهایی مدت زمان بیشتری طول بکشد و چاره نشود، فرد معترض به مرحله بعد که افسردگی و ناامیدی است وارد خواهد شد. امید به برطرف شدن نیازها کمرنگ می‌شود، مانند گیاه بدون آبی که پژمرده

می‌شود. افراد افسرده ناامید هستند: برقی در چشمانشان وجود ندارد، شانته‌هایشان افتاده است، چهره‌شان گرفته و خسته است.

در حقیقت این مرحله نیز مرحله خوبی است زیرا افراد افسرده لاقلاً با واقعیت در ارتباط هستند، از این نظر که می‌دانند چه می‌خواهند، فقط این احساس را دارند که هرگز آنچه را که می‌خواهند به دست نخواهند آورد. در کتاب امثال ۱۳: ۱۲ می‌خوانیم که «امیدی که در آن تعویق باشد باعث بیماری دل است.» دل افراد افسرده بیمار است، به این دلیل که نیاز آنها به روابط عمیق برآورده نشده است، ولی آنها هنوز این نیاز را احساس می‌کنند.

اگر افسردگی و ناامیدی مدت زمان زیادی طول بکشد و کسی نیز برای بر طرف کردن این تنهایی مداخله نکند، فرد وارد مرحله سوم، یعنی کناره‌گیری، می‌شود که در این مرحله فرد برای ارتباط با دیگران و با دنیای خارج دیگر نیازی احساس نمی‌کند و از همگان و همه چیز می‌بُرد. در موارد بسیار حاد، افراد حتی احساس نمی‌کنند که زنده هستند. گاهی به وسیله آزار به خود و احساس درد، می‌توانند بدانند که لاقلاً جسماً زنده هستند، زیرا از نظر عاطفی هیچ حیاتی در آنها نیست.

گاهی اوقات چنین وضعی را می‌توان در بعضی از افراد بسیار موفق در تجارت و کسب و کار مشاهده کرد که تنها انگیزه‌شان در زندگی موفقیت بیشتر است و گاهی نیز حقوق‌های بسیار بالا دریافت می‌کنند، ولی همسر و فرزندان آنها واقعیت دیگری را تجربه می‌کنند.

علائم شکست در برقراری ارتباط عمیق عاطفی و مناسب با دیگران

افسردگی- افسردگی نوعی اختلال و بیماری است که بر جنبه‌های مختلف زندگی تأثیر می‌گذارد. علائم مشخصه آن عبارتند از غم، رکود و عدم فعالیت، کاهش تمرکز در تفکر، تغییر عمده در اشتها و میزان خواب، احساس ناامیدی، و کاهش میل برای ادامه زندگی، اندیشیدن در باره خودکشی و حتی اقدام به آن. همانطور که بعضی توصیف کرده‌اند، در زمان افسردگی گویا نوعی تاریکی بر زندگی حاکم می‌شود و زندگی رنگ خود را از دست می‌دهد. افراد افسرده به حضور در اجتماعاتی که دیگران بشاش و سرزنده هستند، تمایلی ندارند. بنابراین معمولاً از فعالیت‌های اجتماعی و روابط پرهیز می‌کنند و در نتیجه گوشه‌گیرتر می‌شوند.

احساس بی‌معنایی - افرادی که از نظر عاطفی منزوی هستند، زندگی برایشان بی‌معنی است. آنها با انجام فعالیت‌ها و خدماتی سعی دارند معنایی برای زندگی خود بیابند، ولی این تلاشها آنها را منزوی‌تر می‌سازد. معنای واقعی زندگی در محبت است که آنها فاقد آن هستند. فردی این وضع را چنین توصیف کرده است: «من سخت کار می‌کنم تا درآمد خوبی داشته باشم و موفق باشم، ولی کسی را ندارم که دارایی‌ام را با او قسمت کنم. احساس خلأ می‌کنم.»

احساس بد بودن و احساس گناه- افراد تنها احساس بدی دارند یا احساس گناه می‌کنند. آنها معمولاً چنین استدلال می‌کنند: «من احساس تنهایی می‌کنم، پس کسی مرا دوست ندارد. اگر مرا دوست ندارند، پس من دوست‌داشتنی نیستم. پس من بد هستم وگرنه دیگران مرا دوست می‌داشتند.» ارزشی که ما برای خود قائل هستیم به میزان زیاد متأثر است از عکس‌العمل‌های دیگران. کودکی احساس می‌کند «خوب» است که بطور مرتب نیازهای فیزیکی و عاطفی‌اش به‌موقع برطرف شده باشد، و کودکی احساس می‌کند «بد» است که مدام گرسنه بوده، زیرش خیس باشد و کسی او را در آغوش نگیرد. به دلیل مشابه بسیاری از افراد فکر می‌کنند کار بدی انجام داده‌اند که احساس بدی دارند و برای رهایی از احساس گناه روشهای متفاوتی را امتحان می‌کنند. بارها اعتراف می‌کنند، کتاب‌مقدس را می‌خوانند، در کلاس کتاب‌مقدس شرکت می‌کنند، در مراکز کمک به افراد بی‌خانمان داوطلبانه خدمت می‌کنند. با وجود این، احساس نمی‌کنند بخشیده شده‌اند. زیرا ریشه این نوع احساس گناه، گناه نیست، بلکه تنهایی و انزوا است.

اعتیاد- اعتیاد عبارتست از نیاز روانی به چیزی، چیزی که فرد فکر می‌کند برای بقا نیازمند به آن است. اعتیادهای مختلف عبارتند از اعتیاد به مواد مخدر یا الکل، یا اعتیاد به فعالیت‌های مختلف چون قمار، کار، روابط مخرب، انجام رسوم مذهبی، موفقیت و پیشرفت و مادی‌گرایی و غیره. این مواد و فعالیت‌ها هرگز ما را ارضاء نمی‌کنند، چون هرگز مشکل اصلی را برطرف نمی‌سازند. ما به مواد مخدر، الکل، و روابط جنسی نیازی نداریم و بدون آنها نیز می‌توانیم زندگی کنیم. در حالی که نیاز اساسی ما روابط است، بدون روابط سالم نمی‌توانیم زندگی کنیم. به یاد داشته باشیم که خدا در باغ عدن فرمود: «خوب نیست که آدم تنها باشد.» افراد معتاد باید بپذیرند که ناتوان هستند و نیازمند به خدا و دیگران. اعتیاد جایگزینی نامناسب و تقلبی برای نیازهای اساسی ما هستند که عبارتند از نیاز به روابط صمیمی و برقراری ارتباط عاطفی. کسانی که از نظر عاطفی منزوی هستند، توان برقراری ارتباط با دیگران را ندارند، پس به چیز دیگری پناه می‌برند. شیطان آنها را متقاعد می‌سازد که آنها نیازمند غذا، رابطه جنسی، مواد مخدر و غیره هستند و کل زندگی خود را در حول این امور تنظیم می‌کنند. آنها در عوض نیاز دارند که خلأ زندگی‌شان با احساسات و روابط محبت‌آمیز با خدا و دیگر انسان‌ها پر شود.

تفکر مخدوش- خشم، غم و افسردگی افراد تنها بر تفکر آنها تأثیر می‌گذارد. سوء ظن و بد بینی یا پارانوئا، و عدم اطمینان یکی از این موارد است. آنها احساس می‌کنند که دیگران می‌خواهند به آنها آسیب برسانند و لذا هر چه بیشتر از برقراری ارتباط با دیگران پرهیز می‌کنند و در نتیجه منزوی‌تر می‌شوند. از اینگونه افراد نمی‌توان انتظار داشت که طرز فکر خود را تغییر دهند. تنها زمانی درک آنها از دنیای بیرون نیز تغییر خواهد کرد که دنیای درونی آنها تغییر کند. وقتی آسیبی وجود داشته باشد، تفکر انسان نیز از آن متأثر خواهد بود.

از دیگر علائم شکست در برقراری روابط عاطفی مناسب می‌توان به احساس خلأ، اندوه، ترس از روابط نزدیک، وحشت، خشم، خیال‌پردازی و مراقبت افراطی از دیگران اشاره کرد. گاهی اوقات مراقبت بیش از حد از دیگران پوششی است برای پوشاندن نیاز مفرط به برقراری ارتباط عاطفی. گاهی اوقات نیز افراد منزوی و کمال‌گرا دارای دوستانی خیالی هستند که هرگز جایگزینی مناسب برای رابطه‌ای واقعی نیست.

موانع برقراری روابط عاطفی

نیازمند بودن بهترین وضعیت برای آدمی است. چون در این موقعیت است که نیاز آدمی توسط خدا و دیگران برآورده می‌شود. وقتی با فروتنی به نیاز خود واقف باشیم، آن زمان است که می‌توانیم سیراب شویم. عیسی در خوشابه‌حال‌ها می‌فرماید: «خوشابه‌حال مسکینان در روح، زیرا ملکوت آسمان از آن ایشان است» (متی ۵: ۳).

اگر برقراری رابطه عاطفی و صمیمی با دیگران دوی اختلالات و بیماریهای ترسناک متعددی است، پس چرا با دیگران روابط عاطفی برقرار نمی‌کنیم؟ ای کاش اینقدر ساده بود! ولی به علت سقوط، مسائل و مشکلات متعددی باعث انزوای ما می‌شوند و نمی‌توانیم با دیگران ارتباط برقرار کنیم. در زیر به بعضی از این مواد اشاره می‌کنیم.

آسیب گذشته

وقتی به دنیا می‌آییم، کاملاً وابسته به والدین خود هستیم. آنها تمام نیازهای ما را برآورده می‌سازند. درک ما از دنیا ارتباط مستقیم دارد با تجربیات ما از این دوران. اگر تجربیات کودکی و سالهای اولیه زندگی ما مثبت باشد، دنیا را جایی قابل اعتماد و خوب خواهیم دید. دیگران را دوست خواهیم داشت، چون والدین اول ما را محبت کرده‌اند. محبت خواهیم کرد چون خدا اول ما را محبت نمود (اول یوحنا ۴: ۱۹).

ولی اگر نیازهای ما برآورده نشود، به‌موقع به ما غذا ندهند، ما را نظافت نکنند و به حال خود رها شویم، مورد اذیت و آزار قرار گیریم، از ما انتقاد کنند یا متنفر باشند، هرگز نخواهیم توانست به دیگران اعتماد کنیم، نیازمند بودن چیزی بد خواهد بود. در واقع توان برقراری ارتباط عاطفی نسبت مستقیم دارد به میزان احساس نیاز به دیگران. احساس نیاز به دیگران کلید زندگی آدمی است. اگر این توانایی تخریب شود، ما در مشکل خواهیم بود. اگر دنیا را محلی ناامن و غیر قابل اعتماد بدانیم، بدیهی است که یاد خواهیم گرفت برای بقای خود بی‌نیاز از دیگران باشیم. در دنیایی که نمی‌توان به کسی اعتماد کرد «نیاز نداشتن به دیگران» عاقلانه به نظر خواهد آمد. اشکال در این است که وقتی شرایط تغییر می‌کند و بزرگتر می‌شویم، فراموش می‌کنیم خود را با شرایط جدید وفق دهیم. آموخته‌ها و تجربیات گذشته ما مانعی در راه زندگی کامل و برقراری روابط مناسب و سالم با دیگران ایجاد می‌کنند.

تفکر مخدوش

بعضی از نگرشهای ما در باره دنیا مانند نقشه قدیمی است. ممکن است برای زمانی خاص مناسب بودند، ولی دیگر مفید و مناسب نیستند. گاهی به دلیل عدم دانش و تجربه مناسب از همان نقشه‌های قدیمی برای پیدا کردن راه خود استفاده می‌کنیم.

نگرش ما در باره خودمان

به علت آسیبهای گذشته، بعضی‌ها نگرشهایی در باره خود دارند که در برقراری روابط عاطفی با دیگران ممانعت ایجاد می‌کنند این نگرشها عبارتند از:

«من بد هستم.»

«من دوست‌داشتنی نیستم.»

«در من چیزی هست که دیگران را می‌ترساند و از من فراری می‌دهد.»

«گناهان من بدتر از گناهان دیگران است.»

«من شایستگی دوست داشته شدن را ندارم.»

«نیازهای من هر کسی را به ستوه خواهد آورد.»

«نیاز من به دیگران نیاز سالم و قابل قبولی نیست.»

«من بیش از حد احساساتی هستم و کسی تحمل آن را ندارد.»

نگرش ما در باره دیگران

تجربیات ما در کودکی و نوجوانی باعث می‌شوند در باره دیگران نیز نگرشهایی منفی داشته باشیم و این نگرشها نیز مانع از ایجاد روابط عاطفی با دیگران می‌شوند:

«نمی‌توان به کسی اعتماد کرد.»

«مردم همیشه مرا ترک خواهند کرد.»

«مردم بدجنس و ایرادگیر هستند.»

«مردم مرا تایید نخواهند کرد.»

«مردم همیشه می‌خواهند مرا کنترل کنند.»

«مراقبت و توجه مردم تصنعی است.»

نگرش ما در باره خدا

تجربیات بد ما در رابطه با دیگران و تجربیات تلخ زندگی، تاثیر زیادی بر نگرش ما در باره خدا دارد. گاهی نیز تعالیم نادرست یا مطالعه نادرست کلام خدا این باورهای و نگرشهای منفی را در ما ایجاد می‌کنند. برخی از این نگرشهای منفی عبارتند از:

«خدا واقعاً مرا دوست ندارد.»

«برای خدا مهم نیست که چه احساسی دارم. او فقط می‌خواهد که من خوب باشم.»

«خدا فقط مسیحیان خوب را می‌خواهد.»

«خدا به سخنان من گوش نمی‌دهد.»

«خدا جوابی به دعاها نمی‌دهد.»

«او آزادی را از من خواهد گرفت و مرا تحت کنترل خود در خواهد آورد.»

«او مرا نخواهد بخشید.»

وقتی متوجه می‌شویم که بعضی از اطرافیان ما چنین تفکرات و نگرشهایی دارند، به‌سادگی از آنها می‌خواهیم که فکرشان را تغییر دهند. ولی باید بدانیم که این کار آسانی نیست، زیرا این نگرشها جزئی از باورهای افراد شده که در قلب و ذهنشان ریشه دواندیده است. نگرش ما در باره روابط زمانی شکل می‌گیرند که توان و ظرفیت استدلال و تفکر منطقی در ما هنوز شکل نگرفته است. این نگرشها گویا در قلب ما حک شده است. بسیار شنیده‌ایم که بعضی‌ها می‌گویند در فکر خود به این واقعیت واقف هستم، ولی انگار در قلبم نمی‌توانم آن را بپذیرم.

بسیار ضروری است که بتوانیم در روابطی سالم به تفکرات مخدوش خود پی ببریم و سپس آنها را تغییر دهیم. خدا می‌خواهد که در کلیسا و در روابطی که با دوستان مسیحی برقرار می‌کنیم، فرصتی جدید به ما بدهد و او وعده داده است که ما را در این امر مهم یاری دهد. فقط باید خود را فروتن سازیم و ریسک برقراری روابط جدید را بپذیریم. باید خود را در دستهای او فروتن سازیم و اجازه دهیم که به‌واسطه روح‌القدس و کلیسایش بر روی این افکار مخدوش ما کار کند. «ای خدا مرا تفتیش کن و دل مرا بشناس. مرا بیازما و فکرهای مرا بدان، و ببین که آیا در من راه فساد است! و مرا به طریق جاودانی هدایت فرما» (مزمور ۱۳۹: ۲۳-۲۴).

مکانیزم‌های دفاعی

علاوه بر آسیبهای گذشته که توانایی اعتماد به دیگران را در ما تضعیف می‌کنند، و باورهای مخدوش در باره خدا، دیگران و خودمان، برای دفاع از خود در طی سالها به‌تدریج در درونمان دیوارهایی در مقابل ایجاد روابط ساخته‌ایم. شاید در زمانی خاص و در شرایطی خاص به علت روابط ناسالم و آسیب‌زا این دیوارهای

دفاعی ضروری و منطقی بوده‌اند، ولی نباید برای همیشه پشت این دیوارها پنهان شد. برای مثال، پوشیدن پالتوی ضخیم در سرمای شدید زمستان ضروری و منطقی است، ولی به تن داشتن آن در گرمای تابستان نه تنها مفید نیست، بلکه آزاردهنده و محدودکننده است. وقتی خدا ما را به محیطی گرم انتقال داد، محیطی که ایجاد روابط گرم، سالم و سازنده در آن امکان‌پذیر است، به تن داشتن پالتوی ضخیم بیشتر ایجاد اشکال می‌کند تا محافظت از ما در برابر مشکلات.

خدا در خانواده خود، یعنی کلیسا، وعده روابط جدیدی را به ما می‌دهد، ولی باید تلاش کنیم پالتوی ضخیم را از تن خود در آوریم تا گرمای روابط جدید را تجربه کنیم و از آن لذت ببریم. برخی از دیوارهایی که برای دفاع از خود ساخته ایم (مکانیزم‌های دفاعی) و در محیط سالم کلیسایی باید آنها را تخریب کنیم تا از روابط سالم لذت ببریم و بنا شویم عبارتند از:

انکار

گاهی اوقات به جای رویاروی با مشکل و حل آن، وجود آن را انکار می‌کنیم. گاهی محیط ناسالم روابط آسیب‌زا باعث می‌شوند که افراد کلاً «نیاز به دیگران» را انکار کنند. چرا چیزی را بخواهم که به ضرر من است!

فرافکنی

گاهی اوقات باورها، احساسات و نگرشهای خود را به دیگران نسبت می‌دهیم. گاهی اوقات به جای پذیرش نیاز خود و درخواست کمک، سعی می‌کنیم این نیاز را در دیگران ببینیم و برای بر طرف کردن نیاز آنها اقداماتی انجام دهیم. افرادی که در کمک به دیگران افراط می‌کنند، گاهی از چنین نیازی در رنج هستند. این افراد به علت پر بودن و غنا نیست که می‌دهند، نه از آنچه خود به وفور دریافت کرده‌اند، بلکه به علت نیاز خود. چنین افرادی به زودی به زانو در خواهند آمد.

واکنش وارونه

گاهی اوقات به منظور پوشاندن احساسات و نگرشهای خود دقیقاً متضاد آن احساس و ویژگی را بروز می‌دهیم. به‌طور ساده می‌توان گفت که دقیقاً متضاد آن چیزی را انجام می‌دهیم که واقعاً می‌خواهیم انجام دهیم. برای مثال، کسانی که احساس تنهایی می‌کنند، ممکن است تلاش کنند افرادی بیش از حد مستقل شوند. بسیار قوی به نظر می‌آیند و اغلب بر علیه وابستگی و نیازمند بودن سخن می‌گویند. چنین افرادی ممکن است ندانسته درست در خلاف جهت نیاز واقعی خود قدم بردارند و نیاز به روابط را انکار کنند.

جایگزینی

عده‌ای نیاز خود به رابطه واقعی و صمیمی را با چیز دیگری جایگزین می‌کنند، مثلاً مواد مخدر، غذا، سکس و غیره را جایگزین عشق و محبت واقعی کنند. به‌سادگی نمی‌توان این افراد را نصیحت کرد که عادت‌های خود را ترک کنند. اگر نیاز واقعی این افراد برآورده نشود، رفتار آنها برخواهد گشت. ضروری است که روح چنین شخصی از محبت خدا و دیگران پر شود.

عده‌ای دیگر سعی می‌کنند خود را بیش از حد مشغول نگه دارند و به این ترتیب نیاز به برقراری رابطه با دیگران را انکار کنند.

آموختن طریق‌های خدا

آسیب‌های گذشته، تفکرات مخدوش و مکانیزم‌های دفاعی همه نتایج مستقیم سقوط آدمی است و هر فردی به درجات مختلف دارای آنهاست. مشکلاتی که در راه برقراری ارتباط صمیمی با دیگران وجود دارد، می‌تواند تأثیرات منفی مخربی هم بر روی فرد و هم بر روی اطرافیان داشته باشد.

شفا یافتن از این آسیب‌ها و رشد، نیازمند زمان است. به همین دلیل پولس رسول توصیه می‌کند که «لیکن ای برادران، از شما استدعا داریم که سرکشان را تنبیه نمایید و کوتاه‌دلان را دلداری دهید و ضعفا را حمایت کنید و با جمیع مردم تحمل کنید» (اول تسالونیکیان ۵: ۱۴)

ما تفکرات مخدوش را از خانواده یا فرهنگی که در آن بزرگ شده‌ایم، به ارمان برده‌ایم. از آنجایی که در فرهنگ و خانواده‌ای کامل زندگی نمی‌کنیم، قوانین و رسوم و ارزش‌های رایج در آن متفاوت و گاهی مغایر با قوانین و ارزش‌های الهی است و آنطور که باید در باره روابط عمیق عاطفی محبت‌آمیز، آزادی انتخاب، بخشش، رشد در مهارت‌ها و استعدادها نمی‌آموزیم. کلیسا و گروه‌های کلیسایی جایی است که ما پس از تجربه نجات توسط عیسی مسیح، باید طریق‌های خدا را بیاموزیم و بر اساس آن روابط خود را بیازماییم و ببینیم که آیا این روابط کمک می‌کنند تا رشد کنیم و به شباهت مسیح در آییم یا نه. گفتن «نه» به روابط ناسالم و بد و انتخاب روابط خوب کاری چندان ساده نیست، مخصوصاً اگر فرد در روابط ناسالمی قرار داشته باشد. داوود در مزمو ۱۲۹: ۱-۴ از ظلم و شکنجه و آسیب‌های گذشته سخن می‌گوید. بعضی از ما به خوبی گفته‌های داوود را درک می‌کنیم. ولی مزمو سرا با اطمینان می‌گوید که خدا می‌تواند ما را از بندهای شرارت رهایی دهد. آنگاه خواهیم توانست قلب خود را به روی کسانی که در طریق‌های خدا قدم بر می‌دارند بگشاییم. در شماره آینده قدم‌هایی جهت برقراری روابط عاطفی سالم و سازنده معرفی خواهیم کرد.

کلیسا و سلامت روانی ایمانداران

(نقش کلیسا در حفظ سلامت روانی و مطلوب سازی رفتار شخصی و اجتماعی ایمانداران)

نوشته کشیش دکتر افشین پوررضا

ایمانداران و افسردگی

مدتی پیش در یک همایش مسیحی با گروهی از خادمین، در ارتباط با خدمت خداوند و مسائل کلیسایی به بحث و گفتگو نشستیم. صحبت به نقش و مسؤولیت کلیسا در مقابل ایمانداران و حقجویانی که با بیماریهای روانی دست به گریبانند، کشیده شد. در این میان یکی از خادمین صراحتاً گفت که "یک ایماندار واقعی که واقعاً نجات یافته، نمی‌تواند افسرده باشد."

من اطمینان دارم که منظور او این نبود که ایماندار واقعی نمی‌تواند و نباید غمگین و یا مضطرب باشد، زیرا در کتاب مقدس با ایمانداران بسیاری روبرو می‌شویم که در شرایط مختلف، بارها به شدت غمگین و نگران شدند و حتی در انجیل متی (۲۶: ۳۷ - ۳۸) می‌خوانیم که عیسی مسیح در باغ جتسیمانی، در شبی که به او خیانت شده بود، بسیار "اندوهگین و مضطرب" بود. احتمالاً آنچه او در نظر داشت این بود که یک "مسیحی واقعی" نمی‌تواند دچار بیماری افسردگی شود چون کسی که "واقعاً نجات یافته" از گناه و اثرات مخرب آن در این دنیای گناه‌آلود نیز نجات یافته است. اما آیا این تعلیم کتاب مقدس در این رابطه است؟

در مطالعه‌ای که اخیراً دانشگاه بی‌لور در این رابطه انجام داده است، اینطور گزارش شده که به بیش از یک سوم ایمانداران و حقجویانی که برای کمک گرفتن در ارتباط با بیماریهای روانی به کلیسا مراجعه کرده بودند، گفته شده بود که چیزی به نام بیماری روانی وجود ندارد و این تنها ساخته و پرداخته ذهن روانپزشکان و روانشناسان است. به ایشان همچنین گفته شده بود که این مسأله‌ای روحانی است و با گناه خاصی در زندگی شخص یا عملکرد مستقیم شیطان و ارواح شریر و در مواردی دیورزدگی ارتباط دارد. در بسیاری از موارد از ایمانداران خواسته شده بود که برای اثبات ایمانشان، قرص‌هایی را که برایشان تجویز شده بود به دور بیندازند (کاری بسیار خطرناک و با عواقب وخیم است که در ادامه این مقالات به توضیح بیشتر در این رابطه خواهیم پرداخت) و به جلسات دعای کلیسا ملحق شوند.

اهمیت خدمت شبانان

در همین مقاله و مقالات بسیار دیگر، همچنین ذکر شده که معمولاً کشیشان و خادمین کلیسا اولین کسانی هستند که ایمانداران در شرایط بحرانی به ایشان مراجعه می‌کنند. یکی از دلایل اصلی، در دسترس بودن

خادمین و قوه همدردی و گوش کردن به مشکلات ایمانداران است. بنابراین، اگر بر اساس مطالعات یا تجربه بپذیریم که خادمین چنین نقش مهمی را در اجتماع ایمانداران ایفا می‌کنند، به‌سادگی می‌توانیم به این مهم نیز پی ببریم که بی تجربه بودن و عدم اطلاع خادمین و شبانان، می‌تواند باعث وخامت و حتی شدت یافتن بیماری بسیاری گردد.

به نظر من، ارزیابی دردها و مشکلات از زاویه دید دردمندان جزء جدایی‌ناپذیر فرمان بنیادین مسیح است که فرمود: "همسایه خود را مثل خودت دوست داشته باش و محبت و کن." آنانی که با هر برجستگی کنار گذاشته شده‌اند و حقشان پایمال شده، باید در کلیسای مسیح شنیده و دیده شوند، البته اگر کلیسا خود را بازوی برقراری عدالت مسیح، حداقل در دایره کوچک فعالیت خود، می‌داند.

افراد به دلایل متفاوت و با استعدادها و توانایی‌های مختلف به خدمت خداوند روی می‌آورند. برخی روی موعظه و بشارت انجیل متمرکز می‌شوند و گروهی بیشتر به تعلیم عمیق و سیستماتیک کلام علاقه دارند. بعضی توانایی مدیریت، برنامه‌ریزی برای آینده و تربیت خادمین در ایشان قوی‌تر است. در هر قسمتی که خدمت کنیم، به‌زودی متوجه می‌شویم که بخشی از خدمت کلیسای مسیح به مشاوره، راهنمایی‌های ویژه و مراقبت از ایماندارانی که در بحران هستند اختصاص می‌یابد و در عین حال تنها گروهی از خادمین که در این زمینه تحصیل کرده‌اند و یا در خدمت قدیمی‌ترند، خود را آماده رویارویی با این گونه مسائل می‌بینند. گاه مشکلات قابل حل و گذرا، و گاهی بسیار پیچیده و نیازمند تشخیص و راهنمایی ویژه هستند. در زمان رویارویی با دسته دوم مشکلات چه باید کرد؟ چگونه خود و ایمانداران را از راهکارهای اشتباه و مشاوره نادرست محافظت کنیم؟

مشاوره مسیحی

در سال ۱۹۷۰، دکتر جی آدامز در کتاب خود در ارتباط با مشاوره مسیحی، علم روانپزشکی و روانکاری را زیر سؤال برد و گفت که این سیستم باید تخریب شود و تماماً بر اساس کتاب مقدس بازسازی گردد. او مطرح کرد که روانشناسان مسئولیت را از انسانی که از بیماری رنج می‌برد می‌گیرند و آنچه را که برای درمان پیشنهاد می‌کنند، تنها برای بهبود وضع شخص و نهایتاً بهره بردن از جامعه‌ای بهتر است. به نظر دکتر آدامز، کلام خدا مشکل انسان را گناه او می‌داند، حال چه این گناه او را به‌صورت فیزیکی در هم شکسته باشد، چه به‌صورت روانی. مسؤل گناه انسان تنها خود اوست، و پاسخ به این گناه نیز در تئوریهای انسان‌شناسی، روانشناسی حال و آینده یافت نخواهد شد. درمان گناه توبه است و ایمان به کار تمام شده مسیح بر روی صلیب. او از شبانان و خادمین درخواست می‌کند که ارجاع ایمانداران به روانپزشکان و روانشناسان را تنها به عنوان آخرین تیر در ترکش خود بدانند و ایمانداری که در کلام عمیق شده و روشهای مشاوره مسیحی را آموخته، خود کاملاً قادر به حل مسائل روحی و روانی دیگران است.

دکتر جی آدامز می‌گوید که آنچه به قول روانپزشکان روانپریشی خوانده می‌شود، در واقع بیماری روانی نیست، بلکه اثرات گناهی است که توبه نشده و درمان آن، توبه از آن گناه و پاسخگو بودن به کلام خداست. او در این راستا از کتاب یعقوب فصل پنجم، آیات ۱۴ - ۱۶ استفاده کرده، می‌گوید که خادمین هنگام رویارویی با بیمار، باید در عین محبت، ریشه این بیماری را در گناه فرد جستجو کنند.

به نظر من یعقوب در این آیات، به هیچ وجه شبانان را تشویق به سؤال کردن در ارتباط با گناهان در زندگی فرد بیمار نمی‌کند. یعقوب بیمار را تشویق می‌کند که رهبران و شبانان را بخواند و در حضور آنها توبه کند و نه برعکس. زیرا که این تنها کار روح خداوند است که قلب‌های ما را تفتیش کند، و نه در این قسمت و نه در هیچ جای دیگر کلام خدا، وظیفه تفتیش اعماق قلب انسان‌ها به شبانان و خادمین داده نشده است، بلکه تعلیم دادن کلام در ارتباط با گناه و برخورد با حکمت با گناهانی که آشکار است. ما همه گناهکاریم و از معیار خدا برای پاکی و عدالت بسیار دور افتاده‌ایم.

در کلام خدا هر جا که علت بیماری فرد یا یک گروه، گناه ایشان بوده، خدا ایشان را به گونه‌ای آگاه می‌نموده و به توبه تشویق می‌کرده است. خدا آنانی را که تنبیه و توبیخ می‌کند دوست دارد و آنان را فرزندان خود می‌خواند. اگر علت بیماری گناه است و فرد یا افراد از آن بی‌اطلاع هستند، این امر کاملاً با هدف خدا از استفاده از آن بیماری به منظور توبه و بازگشت فرزندش به آغوش پر مهر پدر مغایرت دارد. در کتاب مقدس می‌خوانیم که خداوند بارها از انسان (در مقام نبی) استفاده کرده تا گناه افراد را به ایشان نشان دهد. این نکته ما را به این بحث سوق می‌دهد که آیا امروز در میان ما نبی‌ای مانند ایشان زندگی می‌کند یا خیر، و این موضوعی است کاملاً خارج از هدف این مقاله.

مشاوره نادرست

پیش از اینکه به بررسی اثرات گناه و ارتباط آن با بیماریهای فیزیکی و روانی بپردازیم و نقش کلیسا را در بهبود سلامت و کفایت روانی ایمانداران بررسی کنیم، در انتهای این قسمت به‌طور مختصر به نکاتی اشاره می‌کنم در ارتباط با سؤالی که مطرح کرده بودم که چگونه خود و ایمانداران را از راهکارهای اشتباه و مشاوره نادرست محافظت کنیم.

یکی از مهم‌ترین مواردی که آموختم و همیشه در خدمتم به کلیسا از آن بهره گرفتم، اهمیت و ارزش پاسخگویی بوده و هست. در هر زمینه‌ای که تحصیل کنیم، به‌زودی در می‌یابیم که تنها گرفتن مدرک و استفاده از یک عنوان در ارتباط با خدمات اجتماعی نمی‌تواند و حتی نباید این اعتماد به نفس کاذب را ایجاد کند که ما به تنهایی قادر به انجام وظایفی هستیم که به ما سپرده شده است. در بسیاری از دانشگاه‌های معتبر و مؤسساتی که افراد را به‌گونه‌ای برای خدمات اجتماعی آماده می‌کنند، به ایشان آموزش می‌دهند که پس از گرفتن پایان‌نامه خود، نیاز دارند که مدتی را (و این مدت معمولاً کوتاه نیست) زیر نظر کسانی که از ایشان قدیمی‌ترند و زیر نظارت ایشان خدمت کنند. آیا به نظر شما نباید این روش با شدت و جدیت بیشتر در رابطه

با ما خادمین مسیح که در ارتباط مستقیم با زندگی مردم و گاه تصمیمات سرنوشت‌ساز ایشان هستیم، اعمال گردد؟

علاوه بر آن، پس از پایان دوره کارآموزی زیر نظر افراد معتمد، به دانش‌پژوهان (در هر زمینه‌ای) توصیه می‌شود که برای سلامت خود و آنانی که به ایشان خدمت می‌کنند، جزو گروهی باشند که بتوانند از مشورت‌ها و نظرات و برخورد ایشان با مشکلات در همان زمینه خدمتی خودشان بهر بگیرند. دیگر اینکه بسیار مهم است که ما با این خودآگاهی خدمت کنیم که دسترسی به گروهی از متخصصین ایماندار و قابل اعتماد که بتوانیم از ایشان در مواردی که از دایره اطلاعات ما خارج است مشورت بگیریم، امر لازم و ضروری است. (ادامه دارد)